

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: کیبر توخی و یادداشت پورتال
۲۹ اکتوبر ۲۰۱۸

توضیح سایت سياهکل

مقاله "ستالینیسیم و مسأله بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی" در سال ۱۳۵۳ از سوی چریکهای فدائی خلق ایران در پاسخ به سؤالات گروهی از مبارزان در خارج از کشور که در ارتباط با سازمان بودند، نوشته شده است. این مبارزان در آن زمان تحت نام "جبهه ملی در خاورمیانه" فعالیت می کردند. تضاد بین این جریان سیاسی و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در سال ۱۳۵۵، بعد از ضربات دشمن به سازمان شدت یافت و منجر به قطع ارتباط کامل بین دو طرف گردید.

چاپ مجدد مقالات "ستالینیسیم و مسأله بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی"، "خطوطی در طرح مسأله ستالین" و "جواب ما به "خطوطی در طرح مسأله ستالین"، در تداوم تلاش برای باز نشر آثار دهه پنجاه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران صورت می گیرد.

۲ اکتوبر ۲۰۱۸

ستالینیسیم و مسأله بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی

ستالین هدف درجه اول حملات سوسیالیست های راست و مبلغان بورژوازی علیه کمونیسم است. آنان از ستالین شبح هولناکی ساخته اند و درباره به اصطلاح دیکتاتورهای او، کتاب ها و مقاله های بسیار نوشته اند و حتی او را "خودکامه سنگدل و دیوانه" (۱) لقب داده اند و با هیتلر و دیکتاتورهای دیگر مقایسه کرده اند. آن ها با تأثر و تأسف از زندان ها، اردوگاه های کار اجباری، دادگاه ها و اعدام های زمان ستالین یاد می کنند و می گویند این همه ناشی از شخصیت خودکامه ستالین است. برخی از این ها حتی شکنجه گاه ستالین هم اختراع کرده اند و دروغ پردازی را به جایی رسانده اند که حتی مرگ سوردلف را هم به ستالین نسبت می دهند (۲) و تبهکاران قاتل ماکسیم گورکی را که ماهیت شان کاملاً شناخته گردید، وابسته به او می دانند. (۳)

پس از پیدایش رویونیسم جدید (رویزیونیسم خروشچی) نیز حزب کمونیست اتحاد شوروی و بسیاری از احزاب کمونیست رویونیست جهان، همزمان با سوسیالیست های راست و مبلغان بورژوازی به تکفیر ستالین پرداختند و او را مطلقاً رد کردند. اگر چه دروغ سازی سوسیالیست های راست و مبلغان بورژوازی خود سبب می شود که ما حتی در اصالت هومانیسیم بورژوائی آنان نیز شک کنیم و ماهیت رویونیسم جدید نیز نشان می دهد که حمله رویونیست های

خروش‌جویی، آغاز و نقطه شروع ارتداد آنان نسبت به مارکسیسم - لنینیسم است ولی باز این سؤال باقی می‌ماند که ستالین کیست و ستالینیسم چیست؟

ستالین یکی از رهبران انقلاب اکتوبر و یک مارکسیست - لنینیست بزرگ است. او نمونه یک انقلابی صادق و یک مبارز محکم و سرسخت است که در میان مبارزات توده‌ها آبدیده شده است. او در یک خانواده کارگری - دهقانی به دنیا آمد (۱۸۷۹) و پدرش ابتداء یک کفش دوز پیشه‌ور و سپس کارگر کارخانه کفافی بود. ستالین را از آغاز به دبستان علوم دینی، سپس به دبیرستان علوم دینی فرستادند. اعتراض نسبت به مدرسه علوم دینی نخستین سنگ بنای شخصیت انقلابی ستالین بود. او در پانزده سالگی به مارکسیسم گروید (۱۸۹۴) و چنان که خود در این باره می‌گوید: "از سن پانزده سالگی، یعنی از همان هنگامی که با گروه های مخفی مارکسیست های روس که در آن موقع در ماورای قفقاز زندگی می‌کردند، ارتباط پیدا کردم، داخل جنبش انقلابی شدم. این گروه ها در من تأثیر عمیق داشتند و طعم ادبیات مخفی مارکسیستی را به من چشانندند". (۴)

در هیجده سالگی ستالین در رأس محفل های مارکسیستی دبیرستان علوم دینی قرار گرفت و در نوزده سالگی به حزب سوسیال دموکرات روسیه در تفلیس پیوست (۱۸۹۸). او خلاف بسیاری از رهبران انقلاب اکتوبر هرگز راهی مهاجرت نشد و همواره در داخل جامعه مبارزه کرد. خود او در این باره می‌گوید: "من سال ۱۸۹۸ را به خاطر می‌آورم، هنگامی که برای اولین بار محفلی از کارگران تعمیرگاه های راه آهن را به من واگذار نمودند. این جا، در محیط این رفقاء، برای اولین بار تعمید جنگی انقلابی دیدم. کارگران تفلیس اولین معلمین من بودند". (۵)

ستالین سال ها در سرزمین های ماوراء قفقاز به طور فعال در مبارزات توده‌ها شرکت داشت و چندین روزنامه محلی را می‌گرداند، تا این که در سال ۱۹۱۲ بنا به پیشنهاد لنین به ریاست دفتر کمیته مرکزی روسیه انتخاب شد و مدیریت روزنامه پرآودا در پیتربورگ را به عهده گرفت و به صورت یکی از رهبران حزب درآمد. ستالین از سال ۱۹۰۱ تا انقلاب فیوروی ۱۹۱۷ به صورت مخفی زندگی می‌کرد و صرفاً یک انقلابی حرفه‌ای بود. در این مدت او ۷ بار بازداشت گردید و ۶ بار او را به سیبری تبعید کردند که ۵ بارش را از تبعید گریخت. شخصیت و اندیشه انقلابی ستالین همواره مورد توجه لنین بود و بنا به پیشنهاد لنین، کنفرانس حزب سوسیال دموکراسی روسیه در پراگ او را غیاباً به عضویت کمیته مرکزی حزب و ریاست دفتر کمیته مرکزی روسیه انتخاب نمود. در این موقع ستالین در تبعید بود و لنین دستور داد که وسائل فرار او را فراهم کنند. ستالین همواره به خط مشی لنین در حزب سوسیال دموکرات روسیه وفادار بود و همواره در راه آن سرسختانه مبارزه می‌کرد. او همیشه یک بلشویک مبارز بود و خلاف بسیاری از رهبران حزب، هرگز به فراکسیون های دیگر حزب سوسیال دموکرات، کوچک ترین گرایشی نشان نداد. ستالین در زمان لنین به دبیر کلی حزب کمونیست اتحاد شوروی انتخاب شد و از سال ۱۹۱۷ تا هنگام مرگ لنین همواره مهم ترین وظایف حزبی و دولتی اتحاد شوروی را به عهده داشت. پس از مرگ لنین نیز بزرگ ترین ادامه دهنده راه او و بزرگ ترین سازنده سوسیالیسم در اتحاد شوروی بود. او پس از مرگ لنین، ۲۹ سال زمام امور شوروی را در دست داشت و در این مدت با نابود کردن کامل تولید خصوصی (بورژوائی و خرده بورژوائی) و صنعتی کردن اعجاب انگیز کشور شوروی، مرحله انقلاب سوسیالیستی را به انجام رساند. در زمان ستالین اقتصاد شهری (صنعت و بازرگانی و امور مالی) از دست بورژوازی به کلی خارج شد و کاملاً پرولتریزه گردید. در اقتصاد روستائی کولاک‌ها عموماً نابود شدند، تولید مستقل به کلی از بین رفت و اقتصاد اشتراکی (کالخوز) و مالکیت تمام خلقی (سالخوز و غیره) جای آن را گرفت، در زمینه سیاسی و ایدئولوژیک ستالین به نبرد سختی با انحراف های چپ و راست بورژوائی درون پرداخت و در این نبرد اگر چه حد اعلاي خشونت را به کار برد و پیروزی های بزرگی به دست آورد، ولی سرانجام سال ها پس از

مرگش از دست آنان شکست خورد و انحراف بورژوائی رویزونیسم جدید (رویزیونیسم خروشچفی) بر ستالین پیروز شد. علت اصلی شکست ستالین اشتباه او در شناخت ماهیت این انحرافات و نیز روش نادرست او در مبارزه با منحرفان بود و این موضوع را ما چند سطر پائین‌تر روشن خواهیم ساخت. از نظر سیاست خارجی نیز ستالین بزرگ‌ترین شکست دهنده فاشیسم هیتلری بود. او سهم عظیمی در قلع و قمع المان هیتلری و رهائی طبقه کارگر کشورهای اروپای شرقی دارد. واقع بینی ستالین در استفاده از تضاد بین امپریالیست‌ها و تشکیل جبهه متفقین با امریکا و انگلستان و در عین حال آگاهی بر ماهیت سوداگری آنان و اشغال به موقع سرزمین‌های اروپای شرقی، سهم او را در پیروزی طبقه کارگر شوروی و اروپای شرقی و نیز پیروزی تمام خلق‌های جهان بر فاشیسم بیش‌تر می‌کند. ستالین تجسم اراده آهنین پرولتاریای رزمنده اتحاد شوروی بود.

اما ستالینیسم چیست؟ سوسیالیست‌های راست و مبلغان بورژوازی ستالینیسم را ناشی از به اصطلاح استبداد و قلدرمآبی شخص ستالین می‌دانند. رویزونیست‌های جدید نیز خود توجیه مشخص از ستالینیسم ندارند و در این مورد تقریباً سخنان سوسیالیست‌های راست و مبلغان بورژوازی را تقلید می‌کنند. تصور اینان با درک ماتریالیستی - دیالکتیکی تاریخ کاملاً مخالف است. ستالینیسم* یک جریان تاریخی - اجتماعی است. ستالین مجموعاً در حدود ۵۵ سال فعالیت حزبی داشته است. از این مدت یازده سال رهبری مبارزات انقلابی باکو، تفلیس و غیره را به عهده داشته، از شش سال قبل از انقلاب اکتوبر در شمار رهبران درجه اول حزب و انقلاب شوروی بوده و پس از انقلاب تا زمان مرگ نین مهم‌ترین مسؤلیت‌های حزبی و دولتی را به عهده داشته و پس از مرگ نین ۲۹ سال رهبر حزب و دولت اتحاد شوروی بود. اگر بپذیریم که ویژگی‌های شخصیت ستالین سبب شده تا او چنین موقعیت‌هایی داشته باشد، صرف نظر از علت وجودی این ویژگی‌ها، این سؤال باقی می‌ماند که چه چیز امکان بروز و رو آمدن به چنین شخصیتی داده؟ آیا در هر زمانی و در هر مکانی این تیپ شخصیت می‌تواند چنین موقعیت‌هایی را به دست آورد؟ مسلماً تنها چیزی که امکان رو آمدن و ابراز وجود به ستالین داده ضرورت‌های مشخص اجتماعی است. پس ستالینیسم یک جریان مشخص تاریخی - اجتماعی است. در زمانی که شخصیت سیاسی ستالین نشو و نما می‌یافت و به رهبری حزب و دولت می‌رسید، عظیم‌ترین نبرد اندیشه‌های تاریخ و عظیم‌ترین مبارزات طبقاتی تاریخ، در زمان او و در حول و حوش او جریان داشت. در خود روسیه و در جریان مبارزات انقلاب، غول‌هایی چون پلخانف، زاسولیچ، مارتف، بوخارین، تروتسکی و غیره وجود داشتند. در این میان چه چیزی سبب شد که ستالین به اوج برسد؟ مسلماً همان چیزی که فرمان افول شخصیت عظیمی چون پلخانف را صادر کرد، یعنی ضرورت‌های اجتماعی. اما باز به این سؤال پاسخ ندهایم که ستالینیسم چیست؟ می‌توان گفت اگر لنینیسم، مارکسیسم - لنینیسم عصر دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی است. ویژگی‌های جریانات و مبارزات اجتماعی این دوران دقیقاً در ستالینیسم منعکس است. ستالینیسم خط مشی و ایدئولوژی دوره‌ای از مبارزات تاریخی پرولتاریای شوروی است که خلق شوروی در دو جبهه مختلف می‌جنگید: یکی در جبهه داخلی علیه کولاک‌ها و بقایای بورژوازی در جامعه شوروی و یکی دیگر در جبهه جهانی علیه دولت‌های امپریالیستی. خشونت پرولتاریای شوروی در تنگنای این مبارزات سخت و بی‌امان است و اشتباهات ستالینیسم، اشتباهات تاریخی پرولتاریا است که بر اساس قوانین ماتریالیستی دیالکتیکی شناخت، هیچ‌گیزی هم از آن نمی‌توانسته است باشد.

اما اشتباهات ستالینیسم چیست؟ اشتباهات ستالینیسم اساساً در مورد برخورد با منحرفان داخل حزب بود. ستالین در برخورد با آنان دچار دو اشتباه مهم گردید: یکی این که او تصور می‌کرد پس از محو کامل تولید بورژوائی (چه در صنعت و چه در کشاورزی) و محو کامل فعالیت‌های مستقل (غیر دولتی) مالی و یا بازرگانی در جامعه، دیگر

بورژوازی کاملاً سرنگون شده است و دیگر در جامعه طبقات متضاد وجود ندارند و تنها خطری که می تواند جامعه شوروی را تهدید کند، خطر هجوم مسلحانه امپریالیسم جهانی است (۶). همین اشتباه سبب می شد که ماهیت طبقاتی منحرفان حزب روشن نگردد و ستالینیست ها اغلب آن ها را جاسوسان خارجی و غیره می پنداشتند. در حالی که در جامعه سوسیالیستی پس از محو کامل تولید بازرگانی و فعالیت مالی بورژوازی در شهر و روستا، باز بقایای بورژوازی از چند طریق می تواند وجود داشته باشند و یا احیاء شوند: یکی از طریق قشر ممتاز جامعه سوسیالیستی. این قشر ممتاز تشکیل شده است از قشر بالای روشنفکران و متخصصان عالی که کادرهای بالای حزب، اداری و مدیریت مراکز مختلف تولیدی و غیره را اشغال کرده اند. در جامعه سوسیالیستی اگر دیکتاتوری پرولتاریا هشیار نباشد، همیشه امکان دارد که این قشر ممتاز با افزایش تدریجی امتیازات خویش و تعیین حقوق های زیاد برای خود، به نوع خاصی از بورژوازی تبدیل شود که به آن بورژوازی بوروکراتیک می توان گفت. این قشر ممتاز در جریان رشد خود، اگر با آن مبارزه نشود، سرانجام سوسیالیسم را به کاپیتالیسم تبدیل خواهد کرد و طبعاً در کنار آن سرمایه داری طرق ادامه وجود و احیاء بورژوازی در جامعه سوسیالیستی، تولید و معاملات قاچاق است. در اتحاد شوروی امروز و در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی، اکنون کارگاه های کوچک مخفی وجود دارند که به تولید لباس، اشیای لوکس و غیره می پردازند و آن را مخفیانه در بازار سیاه می فروشند. علاوه بر این، دزدی، بند و بست و استفاده های نامشروع از اموال دولتی نیز رایج است. این نیز نوع خاصی از بورژوازی در جامعه سوسیالیستی است که اگر با آن مبارزه نشود روز به روز رشد می کند و توسعه می یابد و سبب احیای سرمایه داری در جامعه می گردد. این دسته از بورژواها با افراد قشر ممتاز یاد شده رابطه برقرار می کنند، به آنان رشوه می دهند، آنان را می خردند و در نتیجه از موقعیت شان استفاده می نمایند. یکی دیگر از بقایای بورژوازی در جامعه سوسیالیستی، اپیدئولوژی و نیروی عادت بورژوازی و خرده بورژوازی است که به قول لنین: "از همه جوانب پرولتاریا را محاصره می کند و آن را به تحلیل می برد". روشن است که حزب باید توده ها را در مبارزه با این سه دسته بقایای بورژوازی عمیقاً و وسیعاً مجهز کند. طبعاً برای مبارزه با هر یک از این سه پدیده راه ها و روش هایی وجود دارند که حزب باید با اتکاء بر توده ها از این روش ها استفاده کند. مثلاً مبارزه با امتیازات و حقوق های بالا، تلفیق نسبی کار فکری و بدنی (۷).

مسئولیت مستقیم بوروکراسی در مقابل توده ها افشاگری زندگی خصوصی روشنفکران و کادرها، جلوگیری از حرفه ای شدن کامل کارهای سیاسی و هنری، مشارکت وسیع و هرچه بیشتر توده ها در همه امور دولتی و حزبی، طرح وسیع اختلاف نظرهای حزبی در میان توده ها و ایجاد بحث عمومی در اطراف آن و سرانجام انقلاب های مکرر فرهنگی. لازم به یادآوری است که پشتوانه و ضامن درستی تمام روش های یادشده، بسیج بی پروای توده ها است. باید در تمام امور، توده ها را همواره بسیج کرد و از این کار هیچ گونه هراسی بدل راه نداد: باید توده ها حق داشته باشند در امور نظارت کنند، قضاوت کنند و تصمیم بگیرند. البته ممکن است توده ها اشتباه کنند، ولی در جریان عمل خواهند آموخت و اشتباهات خود را تصحیح خواهند کرد.

یکی دیگر از اشتباهات ستالینیسم، در شیوه مبارزه او با منحرفان حزب بود. این اشتباه اساساً از اشتباه اول برمی خیزد. به عبارت دیگر، ستالین چون درست نمی دانست که مبارزه او با منحرفان، مبارزه ای طبقاتی است و در نتیجه درست نمی دانست که چه طبقه ای باید با چه طبقه ای بجنگد، بدین جهت در این مبارزه به اندازه کافی به بسیج توده ها نمی پرداخت. او در این مبارزه خود بیشتر به بوروکراسی متوسل می شد. مثلاً چند نفر از منحرفان حزب که در شمار رهبران درجه اول حزب بودند، یعنی کامنف، زینوویف، بوخارین و غیره را که از حزب خارج شده بودند، به دادگاه سپرد و دادگاه آنان را به اعدام محکوم ساخت. البته اینان مرتکب جنایت شده بودند و چنان که خودشان پس از اثبات

قضیه بدان اعتراف کردند، در ماجرای قتل گیروف، کمونیست برجسته اتحاد شوروی و کارهای مشابه دیگر دست داشتند. با این حال نباید مانند جنایتکاران ساده با آن‌ها رفتار می‌شد و مجازات آنان به دستگاه بوروکراسی واگذار می‌گردید و آنان می‌بایست از نظر سیاسی می‌مردند. مثلاً زینویف کسی بود که با لنین کتاب مشترک نوشته بود و چنین شخصی را فقط با یک اعدام ساده نمی‌توان کشت. اینان می‌بایست عمیقاً افشاء می‌شدند و برای مبارزه با آن‌ها توده‌ها وسیعاً بسیج می‌گردیدند. این از نظر تاریخی اهمیت دارد. توده‌ها در طی یک مبارزه وسیع ضد زینویف در واقع یک مرحله تکاملی را می‌گذرانند. اگر هم فرض کنیم که قتل گیروف یک عمل صرفاً جنائی است و دار و دسته یاد شده هیچ توجیه سیاسی برای آن نداشته‌اند، باز این مسأله مطرح است که اینان قبل از قتل گیروف به اندازه کافی انحراف شان آشکار گشته بود و به اندازه کافی خیانت کرده بودند (۸). بارها حزب به آن‌ها اخطار کرده بود و بارها توبه کرده بودند، حتی آنان سال‌ها قبل از گیروف از حزب اخراج گشتند. البته تبلیغات زیادی هم علیه آنان شده بود، ولی هرگز یک مبارزه وسیع توده‌ی علیه افکار آنان انجام نگرفته بود و مردم در مبارزه با انحرافات فکری آنان وسیعاً شرکت نداشتند و در نتیجه کارگر ساده شوروی، به خوبی نمی‌دانست که بوخارین چه می‌گوید و انحراف ایدئولوژیک او از کجا سرچشمه می‌گیرد. البته گاهی بحث وسیع حزبی در سطح کادرها در مورد این انحرافات در می‌گرفت و توده‌ها هم وسیعاً از ستالین حمایت می‌کردند. مثلاً در بحثی که به پیشنهاد زینویف و تروتسکی دو ماه قبل از تشکیل کنگره پانزدهم حزب (۱۹۲۷) در گرفت، ۷۲۴ هزار تن از افراد حزب، زینویف و تروتسکی را محکوم کردند و فقط ۴ هزار تن به آنان رأی مثبت دادند. ولی این بحث‌ها به هیچ وجه کافی نبود. می‌بایست اتکای اصلی در مبارزه با انحرافات بر روی همین بحث‌ها باشد، نه مجازات‌های حزبی و دولتی، مثلاً در حزب کمونیست چین، نظر لیوشائوچی در مورد مخالفت با اشتراکی کردن کشاورزی و دفاع از تولیدکنندگان مستقل و کولاک‌ها شباهت به نظر بوخارین در این مورد دارد. با این تفاوت که بوخارین در کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی دارای اقلیت کوچکی بود، در حالی که لیوشائوچی در کمیته مرکزی حزب کمونیست چین دارای اکثریت بود. اقلیت مائو به توده‌های حزبی روی آورد و با بسیج وسیع توده‌ها به مبارزه با نظریات لیوشائوچی پرداخت. لیوشائوچی در حالی که در رأس قدرت بود، از نظر سیاسی کاملاً مُرد تا این که در کنگره بعدی (کنگره نهم) از نظر حزبی هم دچار شکست قاطع گردید. یا مثلاً در مورد تروتسکی، او را که در کنگره پانزدهم از حزب اخراج کرده بودند (۱۹۲۷)، در سال ۱۹۲۹ کمیته مرکزی حزب او را به جرم این که فعالیت سیاسی غیرقانونی می‌کند از کشور شوروی اخراج کرد. این کار در واقع حل بوروکراتیک مسأله بود. تروتسکی می‌توانست در شوروی بماند و در همان جا بیوسد. او حتی در زمانی که در حزب دارای قدرت بود در کنگره و کمیته مرکزی از یک اقلیت کوچک برخوردار بود، از نظر توده‌ی نیز، او در تمام مباحثات توده‌ی حزبی شکست فاحش می‌خورد. مثلاً در مباحثه‌ای که قبل از کنگره دهم در زمان حیات لنین در گرفت (۱۹۲۱) یا در مباحثه‌ای که قبل از کنگره سیزدهم در زمان بیماری لنین (۱۹۲۴) در گرفت، دچار شکست وحشتناک شد.

فقط عده کمی از روشنفکران حوزه‌های حزبی دانشگاه و حوزه‌های کارمندی به نفع نظر او رأی دادند. یا در مباحثه‌ای که در ماه قبل از کنگره پانزدهم (۱۹۲۷) در گرفت، چنان که قبلاً هم گفتیم، کمتر از یک درصد افراد حزب (۴ هزار نفر) به نفع او رأی دادند و بیشتر از ۹۹ درصد افراد حزب (۷۲۴ هزار نفر) او و متحدانش را محکوم کردند. تازه این همه قبل از مرگ سیاسی تروتسکی بوده است. به هر حال او می‌باید هرچه بیشتر افشاء می‌شد و با نظریات سیاسی او وسیعاً در سطح توده‌ی مبارزه می‌گردید. خودش هم می‌بایست می‌ماند و حرفهایش را می‌زد و حتی بیشتر از گذشته از توده‌ها تودهنی می‌خورد. مهم‌ترین فایده این کار این بود که توده‌ها تکامل سیاسی بیشتری می‌یافتند و در مبارزه با

دشمنان خود کار گشته‌تر می‌شدند. اخراج تروتسکی از شوروی هیچ سودی نمی‌توانست داشته باشد. باید به استقبال مبارزه شتافت نه این که از آن گریخت. البته ستالین کسی نبود که از مبارزه بگریزد و این فقط اشتباه تاریخی او در درک ماهیت طبقاتی دشمن و انتخاب روش درست مبارزه بود. او به جای مدد گرفتن از توده‌ها، از بوروکراسی حزب و دولت مدد می‌گرفت که این کار اساساً نادرست بود. اگرچه بوروکراسی زمان ستالین در مجموع خدمتگزار توده‌ها بود و هنوز از آنان فاصله طبقاتی نگرفته بوده ولی باید به یاد داشت که بوروکراسی حزب و دولت، در جامعه سوسیالیستی یکی از منشاءهای احیای بورژوازی و خرده بورژوازی است. بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی باید طبق وصیت لنین تحت نظارت و نیز پاسخگوی مستقیم توده‌ها باشد و نمی‌توان در یک مبارزه درون خلقی به آن اتکای اساسی داشت. کاری که دادگاه‌های ستالین می‌کردند، می‌بایست میتینگ‌ها، تظاهرات و جلسات وسیع توده‌ها بکند. البته ممکن است مسأله‌ای را که احتیاج به سال‌ها مبارزات توده‌ای و بحث عمومی در سطح وسیع تمام کادرهای حزبی دارد با یک دستور کمیته مرکزی حل کرد ولی نتیجه کار چه می‌شود؟ اولاً چه چیز درستی این راه حل را تضمین می‌کند، دوم مسأله فقط در مورد خاص حل می‌شود و دوباره به شکلی دیگر در زمانی دیگر قابل احیاء است و سوم توده‌ها تربیت نمی‌شوند. این اصل است. مبارزه مال توده‌ها است، نمی‌توان فقط با نمایندگی از جانب آنان و بدون شرکت خودشان مبارزه کرد. توده‌ها باید همیشه حق داشته باشند سازمان حزب و دولت را در هر سطحی بازرسی کنند و تجدید سازمان دهند. توده‌ها حق دارند حتی علیه کمیته مرکزی و نیز کنگره حزب مبارزه کنند.

البته چنان که باز هم گفتیم به این نکته نیز باید توجه داشت که بوروکراسی زمان ستالین هنوز از توده‌ها جدا نشده بود و شدیداً مورد حمایت توده‌ها بود. مثلاً در سال ۱۹۳۷ یعنی یک سال پس از اعدام زینوویف، کامنف و غیره که همه در گذشته از رهبران معروف حزب بودند و نیز سال‌ها پس از تبعید تروتسکی، در انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی از ۹۴ میلیون نفر دارندگان حق رأی در اتحاد شوروی، ۹۱ میلیون نفر یعنی ۹۶/۸ درصد آنان در انتخابات شرکت کردند و از این عده ۸۹ میلیون و ۸۴۴ هزار نفر یعنی ۹۸/۶ درصد آنان به نامزدهای جبهه ائتلافی حزب کمونیست و غیر حزبی‌ها رأی دادند و تنها ۶۳۲ هزار نفر به نامزدهای دیگر رأی دادند، به طوری که همه نامزدهای جبهه ائتلافی کمونیست‌ها و غیرحزبی‌ها بدون استثناء انتخاب شدند و این شگفت‌انگیزترین پیوندی است که بین حزب (دولت) و خلق می‌تواند وجود داشته باشد. حمایتی بالاتر از این ممکن نبود تا توده‌ها از ستالین بکنند. این کار یک سال پس از اعدام رهبران بزرگ منحرفان و ۸ سال پس از اخراج تروتسکی انجام گرفت. در واقع توده‌ها زیر احکام اعدام را منصفانه امضاء کردند. درست بدین جهت است که اشتباهات ستالین را باید اشتباهات درجه دوم نامید. به هر حال، کوتاه سخن این که ستالین در مبارزات خود علیه منحرفان، از دستگاه بوروکراسی زیاد استفاده کرد. البته دستگاه بوروکراسی در زمان او مورد حمایت شدید توده‌ها بود ولی راه او اساساً اشتباه بود زیرا او نتوانست سنت مبارزه اصولی درون خلقی را ایجاد نماید و بدین جهت سال‌ها پس از مرگ او، بوروکراسی حزب و دولت جامعه سوسیالیستی شوروی که از توده‌ها فاصله گرفته بود از درون خود رویزونیسم جدید را زائید و خط مشی پرولتاریائی ستالین به دلیل بی‌تجربگی و اشتباه تاریخی‌اش از آن شکست خورد.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

۱۳۵۳

زیر نویس‌ها:

۱- اندیشه و هنر، سال ۵۱، شماره ۶، ص پ.

۲- " " لندن، ۱۹۷۰ (به نقل از اندیشه و هنر، همان)

۳- گفته یک روشنفکر بورژوا - هومانیت

۴- ای. و. ستالین، مصاحبه با امیل لودویک نویسنده المانی در سال ۱۹۳۸ صفحه ۹ (به نقل از شرح حال مختصر یوسف ویساریونیک ستالین).

۵- روزنامه پرودا شماره ۱۳۶، اول جون سال ۱۹۲۶ (به نقل از شرح حال مختصر ... پیشین).

۶- درباره کمونیسم کاذب خروشچف و آموزش های آن برای جهان، از روزنامه های ژین من ژیبائو و خون چی، نسخه دستی، صفحه ۱۹

۷- تلفیق کامل کار فکری و بدنی فقط در جامعه کمونیستی ممکن است.

۸- حتی در زمان حیات لنین و در آستانه انقلاب اکتوبر، زینوویف و کامنف به بهانه مخالفت خود، نقشه قیام مسلحانه را از پیش در یک روزنامه منشویکی فاش ساخت

یادداشت:

احترام عمیق ما به تاریخ مبارزاتی "چریکهای فدائی خلق ایران" و موضعگیری سالم آنها در قبال شخصیت و عملکرد "ستالین"، مانع از آن نمی گردد، تا نیفرائیم:

از آن جایی که به نظر ما آنچه "ستالین" در مجموع ۱۹ جلد کلیاتش نگاهش و آنچه را در طول حیات پر بارش در عمل انجام نداده، چیز مجزائی نبوده بلکه در همه حالت ادامه خلاق افکار و عملکرد "لنین" بوده است و از آن جایی که شخص "ستالین" زمانی که می خواهد "لنینیزم" را تعریف نماید، آن را "مارکسیزم عصر امپریالیزم" می نامد و با در نظر داشت این که عصر حیات "ستالین" همان "عصر امپریالیزم" بوده است، لذا کاربرد "ستالینیزم" را که عمدتاً دشمنان "ستالین" و "دیکتاتوری پرولتاریا" در جهت تخریب حاکمیت پرولتری در شوروی بر سر زبانها انداخته اند، به هر نیتی که باشد درست نمی دانیم.

اداره پورتال AA-AA